أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحیم

بحث راجع به روایاتی بود که دربارۀ حلیّت یا حُرمت آلات غناء و آلات لهو و لعب بیان شده است. و همچنین بحث در کیفیّت استفادۀ حُرمت، حُرمت مطلقه یا حرمت مقیّده به نوع خاصّ از این ها بود در اینکه آیا روایات به نحو اطلاق قائل به حُرمت استعمال آلات لهو هستند یا این که مقیّد به مجالس لهو هستند؟ یعنی مجالسی که یَدخُل علیه الرجال است و در آن مجالس غناء هست.

یک روایت در تفسیر ابوالفتوح رازی است عن رَسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلم، حضرت در ضمن مسائلی که خدای متعال آن حضرت را امر کرده یا نهی کرده می‌فرماید: و اَمرَنی ان اَمحو المزامیر و المعازف والاوتاد و امور الجاهلیة. خداوند متعال به من امر کرده است که محو کنم، این عبارت امحو یعنی اصلاً وجود مزمار و مزامیر را از بین ببرم نه اینکه آنها را در مجالس غناء از بین ببرم، یعنی مقیّد نیست. محو کنم. منتهی چون محو تکوینی معنا ندارد منظور محو تشریعی است. چون محو تکوینی که معنا ندارد، چون لیس امر بید رسول اللَه، امر بید الناس یصنعون المزافی! پیغمبر هم زورش نمی‌رسد مگر اینکه با ولایت تکوینی خودش بخواهد بیاید محو کند ولی این پیغمبر زورش به این علماء نمی‌رسد. مزامیر به همین چیزهایی می گویند که بزرگ است، به این مقدار است و از خَشَب درست می‌کنند، از غَصَب و از آهن هم درست می‌کنند یا مخلوطی از آهن و اینها. و معازف هم که عبارت است از گیتار و طنبور، سنتور، و به جمیع آلات موسیقی معازف می‌گویند، جمع معزف، معزف یعنی آلت موسیقی که در اصطلاح به همۀ اینها معازف و اوتاد می‌گویند. بعد ابوالفتوح در اینجا می‌فرماید که اِن آلات المزامیر شرائُها و بیعها و تجارتها حرام بنحو اِلاطلاق. این یک روایت از رسول خدا بود که در اینجا ایشان بیان کردند.

مرحوم حاجی نوری در مستدرک الوسایل جلد سیزده در بابُ تحریم استعمال الملاهی بجمیع اصنافها و بیعها و شرائها روایتی می‌فرماید از جعفریات باسناده عن علی بن ابیطالب علیه السلام قال رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلّم اَنهی امتی عن الزمر و المزمار و الکوبات و الکیوبات البته اینجا بجای کُیوبات، کُنارات هم نوشته شده که یکی از آلات موسیقی است. مزمار و کوبل یک چیزی است که می‌زدند و اینها، این به نحو اطلاق در اینجا بیان شده.

باز دارد بهذا الاسناد قالَ علی علیه السلام تقوم الساعة علی قومٍ یشهدون من غیر ان یستشهدوا و علی الذین یعملون عمل قوم لوط و علی قومٍ یضربون بالدفوف و المعازف. این هم یک روایت دیگری است که کیفیت ضرب در اینجا لحاظ نشده.

باز بهذا الاسناد عن علی بن ابیطالب أنّهُ رفع الیه رجلٌ کسر بربط فادخله یک شخصی پیش حضرت شکایت کرد که یک شخص دیگری بربط او را شکسته، حضرت این مرافعه را باطل کردند. یعنی حضرت این دعوا را بلا دعوا فرض نمودند، گفتند برو پی کارت خلاصه، خوب کرد که شکست. و شخص نگفت که من می‌خواهم این برای مجالس غیر لهو و غیر غناء بکار ببرم، برای استفادۀ شخصی[من است.] خب این هم به نحو مطلق است.

در عصر زید نرسی، ایشان می‌فرماید که یک روایتی هست از ابی عبداللَه علیه السلام...

... حضرت می‌فرماید و ان المؤمن لفی شغلٍ عن ذلک شغله طلب الآخرة عن الملاهی و اِنَّ المؤمن عن جمیع ذلک لفی شغل ما لَهُ و للملاهی فان الملاهی تورث قساوة القلب و تورث النفاق و اما ضربُک بالسوالک، سوالک از آلات لهو است و بعضی‌ها هم در اینجا گفتند که طبل است، فاِنّ الشیطان معک یرکض و الملائکة تنفر عنک و من اثر بِهِ دابته فمات دخل النار آن کسی که خلاصه از این حالت دابه‌اش به هیجان بیاید و او را زمین بزند و یا او را[مجروح] بکند، این شخص دیگر داخل در آتش می‌شود. یعنی عبارت این است که اگر در این حال...، خب گاهی اتفاق می‌افتد که حیوانات رَم می‌کنند و مشکلی را برای شخص بوجود می‌آورند.

روایت دیگر روایتی است از دعائم الاسلام که می‌فرماید عن رسول اللَه اَنَّهُ قال اَنهیٰ امتی عن الزفن و المزمار و عن الکوبة و الکبارات، زفن در اینجا به معنای رقص است و خب مشخص است که رقص در یک وضعیتی است که وضعیت وضعیت مرید باشد.

باز از دعائم الاسلام نقل می‌کند عن علی علیه السلام انَه رفع الیه رجل کسر بربطاً، یک مردی دعوا کرد که یکی بربطش را شکسته، فَاَبطله و لم یوجب علی الرجل شیئاً، حضرت چیزی را راجع به او حکم نکرد. این هم یکی از آن روایات.

عن جعفر بن محمد علیهما السلام انَهُ قال من ضرب فی بیتهِ بربطاً اربعین صباحا سلّطه اللَه علیه شیطاناً لا یبقی عضواً مِنه اِلاّ قعد علیه و اذا کان ذلک وضع منه الحیاء و لم یبال بما قال و لا ما قیل لَه.

روایت دیگر روایتی است از امام صادق علیه السلام اِنَّهُ قال مَرَّ بی ابی و اَنا غلامٌ صغیر و قد وقفت علی زمارین و قبالین و لعابین اسلم فاخذ بیدی فقال مُرّ، لعلّک ممن شَمَتَ بآدم فقلت فکیف ذلک یا اَبَه قال هذا الذی تریٰ کُلَّهُ من اللَهو و الغناء یا من اللَهو و اللعب، اِنَّما سَمَع ابلیس شماتة لآدم حین اخرج من الجنة.

در فقه الرضا است دارد که انَّهُ من لقیٰ فی بیتهِ طنبوراً او عوداً او شیئاً من الملاهی من المعزفته و الشطرنج و اشباههُ اربعین یوماً فقد باع بغضبٍ من اللَه فإن مات فی اربعین مات فاجراً فاسقا، مأواه النار و بئس المصیر. شما در این روایات هم هیچ تقییدی نسبت به نوع و کیفیت مجلس مشاهده نمی‌کنید.

سؤال: به نظر می رسد که در این روایات تقیید به ملاهی شده است.

جواب: یعنی نفسش مَلهیٰ است دیگر. نفس خود این ضرب، خودش لهو است[ نه اینکه نیاز داشته باشد به ضم ضمائم.] خود نفس ضرب طنبور، این خودش جزء ملاهی است دیگر.

سؤال و جواب عربی

قطب راوندی در لب اللباب عن النبی صلی اللَه علیه و آله و سلم: اِنَّ اللَه حَرَّم الدف و الکوبة و المزامیر و ما یُلعب به. یعنی به نحو اطلاق، هیچ تقییدی در آن نیست.

و عنُه صلی اللَه علیه و آله اِنَّهُ قال نُهینا عن صوتین احمقین فاجرین صوتٌ عند المصیبة مع خمش الوجوه و شق الجیوه و صوتٌ عند النعمة باللَهو و اللعب بالمزامیر و اِنَّهُما مزامیر الشیطان. این هم یک روایت.

روایت دیگر روایت عوالی اللئالی است عن رسول اللَه، اِنَّهُ نهی عن الضرب بالدف و الرقص و عن اللعب کُلّه و عن حضوره و عن الاستماع الیه و لم یجِز ضرب الدف اِلاّ فی الاملاک و الدُخول بشرط ان یکون فی البکر و لا یدخل الرجال علیهن. فقط در دو جا ظاهراً این مسئلۀ دف استثنا شده- دف یعنی دایره، نه اینکه دیگر خیلی...، طبل و این حرفها- یکی در عروسی هست و یکی هم ظاهراً در ولیمه‌ای که می‌دهند برای منزل و اینها، در آنجا هم می‌گویند که وقتی که ملائکه طبل بلند کردند...،

اگر یک طلبه‌ای سور بدهد طبل نمی‌زنند! خب دیگر فعلاً تا بحال هنوز...! پیغمبر دید یک ملکی طبل را گرفته نمی‌زند، گفت هر وقت یک روحانی سور بدهد من طبل می‌زنم! بعد گفت خب چند تا زدی؟ گفت تا بحال نزدم.

سؤال: افراد عالم یا روحانیون؟

جواب: آخوند‌ها! عالم روحانی

و عنهُ صلی اللَه علیه و آله...،

در یک روایتی داریم، البته روایت نیست خبر است که در عروسی حضرت زهرا، آن شب که زنها می‌خواندند دف هم بود. این هم طبق یک خبری بود، همین دایره، مثلاً حالا عربها می‌زدند دیگر، حالا پیغمبر دیگر خیلی عروسی را برایشان سخت نگرفته.

و یا اینکه...، البته خب ما نمی‌توانیم این یکی را دلیل قرار بدهیم، که در وقتی که حضرت وارد قبا شدند، البته در آنجا هنوز اسلام نیامده بود، وقتی وارد قبا شدند مستقبلینی که از پیغمبر استقبال می‌کردند درقبا، اینها با دف و اینها بودند و می‌زدند و می‌رقصیدند و اینها، خب البته هنوز احکام اسلام بیان نشده بود، پیغمبر هم می‌گوید حالا فعلاً صبر می‌کنیم تا بعد یواش یواش، کم کم، شویَّ شویَّ،

تلمیذ: در روایت است که وقتی که می‌زدند و می‌خواندند عایشه را بلند ‌کردند...!

استاد: پیغمبر؟!

تلمیذ: بله، طبق روایت اهل سنت!

استاد: بله! آنجا خیلی چیزها هست! روایت دیگری هم داریم که پیغمبر عایشه را بلند می‌کرد دور حیاط می‌چرخید! آنها[(اهل سنت)] می‌گویند! ما خودمان خجالت می‌کشیم که این کارها را بکنیم حالا پیغمبر بلند شود...!

تلمیذ: در اهل سنت روایت مخالف هم دارد دیگر، یعنی روایاتی که دلالت بر حرمت می کند.

استاد: کجا؟

تلمیذ: یک روایت من نوشتم گذاشتم کنار که نقل کردند یک شخصی که خودش کارش زدن تُنبک و دف و اینها بود و روزی‌اش را از آنجا تأمین می کرد. پیغمبر او را خیلی نهی کردند و فرمودند خداوند روزی‌ات را از حلال می‌دهد چرا دنبال حرام می‌روی؟

استاد: بله.

تلمیذ: این روایت را دیدم. گمان می‌کنم مرحوم شیخ بهائی این روایت را از اهل سنت نقل کرده است.

استاد: از اهل سنت؟

تلمیذ: از اهل سنت است.

استاد: از اهل سنت است. البته خب ما روایت آنها را هم می‌خوانیم.

و عنه، همین عوالی اللئالی، قال لا تدخل الملائکة بیتاً فیه خمرٌ او دفٌ او طنبورٌ او نرد و لا یُستجابُ دعاءُهم و ترتفع عنهم البرکة.

روایت دیگر همین روایتی است که عرض کردم، مرحوم شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیرش عن ابی عُماَمهَ عن رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله و سلم، انه قالَ اِنّ اللَه تعالی بعثنی هُدیً و رحمة للعالمین و اَمرنی عن امحو المزامیر و المعازف و الأوتار و الاوثان، امور الجاهلیة الی اَن قالَ ان آلات ... هو حرام.

یک روایتی از ... داریم که این با آن تطبیق می‌کند که روز اول عید نوروز بود، منصور دوانقی ظاهراً آمده بود مدینه و مجلسی را ترتیب داده بود. همۀ افراد می‌رفتند ولی موسی بن جعفر نرفتند. فرستاد به دنبال موسی بن جعفر و گفت چرا نیآمدید؟ حضرت رفتند در مجلس. منصور گفت شما چرا نیآمدید پیش ما؟ حضرت فرمودند: انَّ هذِهِ سنة الفرس و سنة الجاهلیة و محاح الاسلام و معاذ اللَه ان نُحییَ ما محاح الاسلام، سنت جاهلی و امور جاهلی در آن هست.

روایت دیگر روایت جامع الاخبار است قال رسول اللَه یُحشر صاحب الطنبور یوم القیامة و هو اَسود الوجه و بیده طنبورٌ من نار و فوق رأسِهِ سبعون الف مَلِک، چه بر سرش می‌آید؟! بید کل ملکٍ مغمأة یضربون رأسَهُ و وجهه! مغمأة به این چیزهایی می‌گویند که سرش یک چوبی است یا یک آهنی است و در رأس‌اش مثل یک کُره می‌ماند، به قول عربها می‌‌‌‌‌گفتند واحد یَموت. یکی بزنی می‌میرد. شنیدید شما؟ واحدَ یموت! لا فی العراق مرسوم متعارف، الحرامی یستعمل هذا، یعنی واحد یموت! یعنی واحد...

سؤال: آقا ببخشید همان گرز است؟

جواب: گرز است، بله تقریباً به معنی همان گرز است. جناب فردوسی در اشعارشان از گرز خیلی استفاده می‌کنند.

و یُحشر صاحب الغناء من قبرِهِ اعمی و اَخرص و ابکاً و یحشر الزّانی مثل ذلک و صاحب المزمار مثل ذلک و صاحب الدف مثل ذلک! خیلی کار سخت است!

اینها کُل روایاتی بود که ایشان در اینجا نقل کرده‌اند، به اضافۀ آن روایاتی که ما در وسائل راجع به حرمت استعمال آلات موسیقی خواندیم، در تمام اینها نفس استعمال این آلات موسیقی، آلات لهو و لعب، نفس استعمالش حرام است و حرمت بر خود نفس استعمال تعلق گرفته است. حالا یک صحبتی در اینجا هست، البته در بیان نقل اقوال انشاءاللَه یک قدری به طور مشروح این را عرض می‌کنیم، ولی در ابتدای امر این مسئله است که یک بحثی هست- که مرحوم شیخ هم در مکاسب مُحرَّمه در آن ابواب یَحرُمُ ما تکتسب به این بحث را ذکر کردند- که اگر چنانچه یک چیزی هم جنبۀ حلیت داشته باشد و هم جنبۀ حرمت، غلبۀ هر کدام از این دو موجب حلیت و موجب حرمت آن امر خواهد بود. فرض کنید که اگر شخصی یک عبدی یا یک اَمه‌ای را بخرد و این اَمَه آن زیادی قیمتش بخاطر غناء اوست و این بخاطر آن می‌خرد، خب این حرام است که بخرد. اما یک وقتی فرض کنید که اصلاً قصد این شخص از خرید این اَمَه بخاطر غنای او نیست، بلکه این شخص اصلاً از این اَمَه خوشش آمده، حالا اگر قیمت این امه ده مقابل هم باشد این شخص این امه را می‌خرد. به خاطر غناء این امه را نمی خرد، خب این اشکال ندارد. به جهت اینکه خرید و فروش اَمَه فی حدِ نفسه مباح است اِلاّ اینکه بواسطۀ طواری امور خارجی ممکن است حرام باشد که ثمن المغنیة سحت، که در یک جا که داریم ثمن الکلب و المغنیة سحت، به خاطر آن امر خارجی این خرید می شود حرام، اما نفس شراء مغنیه بما هِیَ اَمَه، بما هی مرأة، نفس این خرید خب اشکالی ندارد. لذا ما می‌بینیم که بین جنبۀ مغنیه با جنبۀ اَمَه در اینجا فرق گذاشته شده. یعنی نفس آن اَمَه بما هی هی، این بلا مانع است؛ اما همین اَمَه اگر مغنی بخواهد بشود این می‌شود حرام. یعنی به لحاظ وصف مغنیه این بیع و شرِاء انجام می‌شود نه به لحاظ وصف امه بودن و عبد بودن، چون در روایت می گوید ثمن المغنیة نمی‌گوید ثمن الاَمَه، یک وقت می‌گوید ثمن الامَه اِذا کانَ مغنیة حرام، اِذا لم یکُن لمغنیة لیس بحَرام، از اول موضوع برای حکم روی مغنیه به وصف مغنیه رفته.

یا در روایت امام رضا علیه السلام وقتی که حضرت عبور می‌کنند می‌بینند یک زنی دو تا کنیز دارد، حضرت به آن زن می‌گویند کنیزها را می‌فروشی؟ حضرت در اینجا ناظر بر غناء که صحبت نکردند. یعنی طلب حضرت به وصف غناء که نبوده، به وصف یک آدم بوده، یک زن بوده، دو تا زن بوده دیگر. حضرت به لحاظ اَمَه طلب شراء را مثلاً از آن شخص کرده، یعنی به لحاظ اینکه این اَمَه است، حضرت می‌خواهد یک اَمَه بگیرد دیگر. یک اَمَه بخرد، این رسم بوده. آن زن چون متوجّه جنبۀ غناء بود می‌گوید که هذا لا یلیق بک او مثلک لا یشتری هذا، چون جنبۀ غناء مورد نظر بوده.

در این روایاتی که دارد ثمن المغنیة سحتٌ و امثال ذلک، حکم حرمت به لحاظ وصف عنوانی است، یعنی غناء موجب شده است که این حرام بشود و اِلاّ نفس اَمَه خودش فی حد نفسه[خریدنش حرمتی ندارد،] حالا اگر این اَمَه توبه می‌کرد، اگر این اَمَه توبه کند که جنبۀ مغنیه از او برداشته بشود، چون جنبۀ مغنیه به لحاظ یک وصفی است که این وصف بروز و ظهور دارد، الان فرض کنید که در یک جایی که می‌گویند فلانی خواننده است، اینکه می‌گویند فلانی خواننده است منتهی در میان عربها می‌گویند مغنیۀ کذا، مغنیۀ کذا، در مملکت همین‌ها[(دوستان عرب زبان ما،)] انشاءاللَه خداوند قسمت‌تان کند! می‌گویند مغنیه، حالا اگر یک زنی صدایش خوب باشد و در خانه بخواند که نمی‌گویند مغنیه، مغنیه آن کسی است که می‌آورند در تلویزیون نشانش می‌دهند، پنجاه هزار نفر هم می‌آیند...، چند دلار می‌گیرند آقای ...؟ خبر ندارید؟ یک دستی...! شما تا حالا نرفتید؟ می‌آیند پول می‌دهند، دلار را می‌دهند و می‌روند می‌نشینند و آن هم برایشان می‌خواند، یعنی مقام ابراز و اظهار این وصف، این عنوان را بر او حمل می‌کند. یعنی اتصافش به مقام اظهار است. حالا اگر همین خواننده که خیلی هم صدایش قشنگ است، خیلی، اما هیچ وقت در ملاهی و در مجالس شرکت نمی‌کند، به این مغنیه نمی‌گویند، می‌گویند صدایش خوب است. جنبۀ مغنیه و غناء بخاطر مقام ابراز و اظهار است.

حالا چون در این روایت دو جور در مورد مغنیه این صوت ممکن است جنبۀ حلیت داشته باشد و یا اینکه خود این مَرأه شرائش جنبۀ حلیت دارد، بعضی‌هایش شرائش جنبۀ حرمت دارد، ما می‌بینیم امام علیه السلام آن مورد حلیت را استثناء می‌کند، ما یدخل علیه الرجال حرام، فی العرس اذا لا یدخل علیها الرجال لیس بِهِ بأس، پس معلوم می‌شود خودش فی حد نفسه اشکال ندارد. منتهی به لحاظ ضَم ضمائم آن ایراد پیدا می‌کند. اگر بخاطر مجالس عروسی باشد حلیت دارد، بخاطر مجالس غیر عروسی باشد و یَدخُل علیها الرجال باشد این حرمت دارد. اما در مورد ما نَحنُ فیه که استعمال آلات موسیقی است اصلاً یک همچنین تقسیمی وجود ندارد. یعنی تمام روایاتی که ما تا الان خواندیم؛ هیچ کدام اینها تقسیم نشده که استعمال آلات در مجالس لهو، حرام است، در غیر مجالس لهو اشکالی ندارد. یک روایت شما دیدید در این مدت؟! هم روایاتی که از وسایل خواندیم و هم روایاتی که از مستدرک خواندیم تمام اینها به نحو اطلاق بود. استعمال آلت...، صاحب الطنبور کذا، من ضُرب فی بیتِهِ اربعین یوماً الطنبور کذا، ان اللَه امرنی ان امحو المزامیر و المعازف، اصلاً محو کنم اینها را، نهانی عن ضرب المعازف و ...، هیچ در آنجا نیست که المعازف التی یدخل علیه الرجال بِهِ بأس، المعازف التی لا یدخل علیه الرجال لیس بِهِ بأس، المعازف الذی فی العرس...، نه، فقط دف است آنچه را که در اینجا هست، آن دف هم اختصاص به مجلس عروسی دارد نه هر جا، لذا در دف هم جنبۀ لعن آمده، فقط در مجلس عروسی و همین طور ولیمه که زنها و لا یدخل علیها الرجال، در آنجا امام یک تخفیفی داده که بزنند دیگر، حالا خیلی فشار به آنها نیاید! یک جوری خالی کنند عقدۀ شان را، بگذار دف را خلاصه بزنند...

سؤال: این برای زنهاست یا مردان هم می توانند بزنند؟

جواب: لا یدخل علیها الرجال، یعنی این فقط مال زنهاست، اصلاً این سبک قضیه به حالت و روحیه آنها تمایل دارد، حالت آنها یک قدری اشتغال به همین امور و اینها است، شما این را احساس نکردید؟ هست دیگر. به همین چیزها تمایل دارند. حالا دیگر مرد بخواهد خودش را یه این سبک دربیاورد، این برای مرد قبیح است. ولی آنها به قول معروف اصلاً سُر می‌خورند در این امور، طبع اولیشان این است.

سؤال: ما که آقا هر چی می‌گذرد و هر چه فکر می‌کنیم در این خلقت، اعجابمان بیشتر می‌شود.

جواب: حیرت و این‌ها؟

سؤال: واقعاً آقا همین طور است!

جواب: مشکلی پیش آمده؟

سؤال: از جنبۀ روانی و روحی عرض می‌کنم.

حضرت ابراهیم از خدا زن می‌خواست و می‌گفت خدایا به ما زن بده، یک زنی که عیب نداشته باشد، نقص نداشته باشد، بساز باشد، اخلاق حمیده داشته باشد و...، بالاخره خدا سارا را به او داد و یک مقداری مشغول...، خب اولش ماه عسل بود و دیگر زندگی شیرین بود و حُلْو بود و عیش، عیش حلَوهَ بود، خیلی...، بعد یک خورده گذشت، یک ماه دو ماه، کم کم آن از عسل خلاصه تبدیل به...

سؤال: به ترشی

جواب: نخیر! کم کم تبدیل به شیره، دبس می‌گویید شما؟ تبدیل به دبس شد و همچنین یک مقداری گذشت تبدیل به لیمو حاموض شد ...! گفت خدایا من از تو زنی خواستم با این شرایط و اینها، گفت من تو تمام خلقم- این را مرحوم آقا چند مرتبه می‌گفتند- من در همۀ خلقم گشتم بهترین از این پیدا نکردم! این دیگر از همه‌شان بهتر است! داریم که: أَلمرأة کضِّلْع المُئْوَج اذا حَمِّل علیها اکثِر کسَرتها! یک همچنین عبارتی است، اذا تحمل علیها کسرتها و اذا تحملها تنتفع بها، بالاخره شاکله این طور است دیگر، خلاصه بایستی که با این وضع و با این کیفیت مدارا بکند.

علی کُل حال آنچه را که ما از مجموع...- چون این مطلب خودش مهم است- آنچه را که ما از مجموع این روایات تا الان استفاده کردیم، نفس استعمال این آلات جنبۀ ملاهی و لهو و لعب دارد، نفس این استعمال و در روایت هیچ مورد خاصی از این‌ها استثناء نشده است؛ فقط در یک مورد که آن ضرب به دف است. این مسئله‌ای است که تا اینجا مورد استفادۀ ما واقع شده.

سؤال و جواب عربی

سؤال: ...؟

جواب: نه، خب یک کسی می رود برای خودش می‌زند. امام علیه السلام...

سؤال: مصداق نبوده

جواب: چرا نبوده؟

سؤال: الآن مصداق‌هایی است در خارج، الآن مثلاً برای گاوداری می‌زنند...

جواب: آقا آن موقع هم می‌زدند، برای شتر نی می‌زدند، حُدی می‌خواندند، این حرفها چیست؟ آن موقع بوده، بیشتر از الآن هم بوده، حتی در روایت داریم که پیغمبر در زمان طفولیت خودشان از یک جا عبور می‌کردند و دیدند که در یک مجلس دارند آلات موسیقی می‌زنند، حضرت در آن جا آمدند گوش دادند یک مرتبه جبرئیل آمد زد و حضرت را انداخت و حضرت مغشیٌ علیه و اینها بودند.

استعمال آلات موسیقی این از ابدَه بدیهیات است که ممکن است برای استفادۀ شخصی باشد، ممکن است برای استفادۀ در مجالس باشد. مگر در مورد غناء یک همچنین مسئله‌ای نبود؟

سؤال و جواب عربی

اللَهم صل علی محمد و آل محمد